

مهدی باکری

مهدی باکری در سال ۱۳۳۳ هـ. ش در شهرستان میاندوآب به دنیا آمد. در همان اوایل کودکی مادرش را از دست داد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در ارومیه به پایان رساند...

مهدی باکری در سال ۱۳۳۳ هـ. ش در شهرستان میاندوآب به دنیا آمد. در همان اوایل کودکی مادرش را از دست داد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در ارومیه به پایان رساند و سپس در رشته مهندسی مکانیک دانشگاه تبریز پذیرفته شد. در دانشگاه با این که به خاطر شهادت برادرش علی باکری همیشه تحت نظر ماموران ساواک بود اما به فعالیت مذهبی - سیاسی خود ادامه می داد.

مهدی باکری در سال ۱۳۳۳ هـ. ش در شهرستان میاندوآب به دنیا آمد. در همان اوایل کودکی مادرش را از دست داد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در ارومیه به پایان رساند و سپس در رشته مهندسی مکانیک دانشگاه تبریز پذیرفته شد. در دانشگاه با این که به خاطر شهادت برادرش علی باکری همیشه تحت نظر ماموران ساواک بود اما به فعالیت مذهبی - سیاسی خود ادامه می داد. مطالعه کتاب ولایت فقیه امام خمینی (ره) نقش مهمی در شکل گیری شخصیت او بر جای گذاشت. با پیروزی انقلاب اسلامی به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد و در نابودی گروهک های ضدانقلاب در کردستان نقش موثری داشت. همزمان با خدمت در سپاه ۹ ماه به عنوان شهردار ارومیه و مدتی هم با سمت دادستان دادگاه ارومیه و مسئول جهاد سازندگی استان آذربایجان غربی ادای وظیفه نمود. ازدواج شهید باکری مصادف با شروع جنگ تحمیلی بود که بلافاصله بعد از ازدواج به جبهه های نبرد شتافت و در عملیات فتح المبین با عنوان معاون تیپ نجف اشرف مشغول نبرد گردید.

چندبار از ناحیه چشم سینه و کمر زخمی گردید به خاطر صفا خلوص و رشادت های زیادش به فرماندهی لشکر ۳۱ عاشورا منصوب گردید و دست به حماسه آفرینی های به یادماندنی زد. در عملیات حماسی خبیر که در جزیره مجنون برپا شد برادرش حمید قائم مقام لشکر غریبانه به شهادت رسید. مهدی در نامه ای به خانواده اش شهادت حمید را نتیجه توجه و عنایت خداوند دانست.

با شهادت حمید همه در پی این بودند که پیکر او را به عقب بیاورند. این موضوع را به مهدی گفتند. مهدی با بی سیم پرسیده بود :
« حمید را به همراه دیگر شهدا می آورید « مرتضی یاغچیان گفته بود : « خودتان می دانید آقامهدی که زیر این آتش شدید نمی توانیم بیش از یک شهید به عقب منتقل کنیم . « مهدی گفته بود : هیچ فرقی بین حمید و دیگران نیست . اگر دگر شهدا را نمی شود به عقب بیاورید. پس حمید هم پیش دوستان شهیدش باشد بهتر است . «

در روزهای آخر اسفند ماه ۱۳۶۳ عملیات بدر آغاز شد . اولین گردان لشکر عاشورا به سرعت از دجله می گذرد و به قلب دشمن یورش می برد مهدی و نیروهایش ضربات مهلکی بر ارتش عراق می زدند. در روز ۲۵ اسفندماه مهدی و عده کمی از نیروهای جان برکف با خمپاره ۶۰ و کلاش و آرپی جی در برابر نیروهای تا دندان مسلح عراقی مقاومت می کنند. در قرارگاه کربلا فرماندهان ارشد سپاه سعی فراوانی برای راضی کردن مهدی به بازگشت به عقبه می کنند. اما به پیامهای بی سیم و پیکههایی که دم به ساعت او را به عقبه فرا می خوانند توجهی نمی کند.

در لحظات آخر مهدی راکت انداز آرپی جی هفت بر دوش به دشمن حمله می کند. گلوله ای بر سرش می خورد و به سختی مجروح می شود بسیجی ها فرمانده رشیدشان را به قایق می رسانند. مهدی غرق در خون برای آخرین بار به آنها نگاه می کند. قایق از ساحل جدا می شود. علیرضا تندرو قایق را به سرعت به سوی عقب می برد. اما در میانه راه مهدی و علیرضا آماج گلوله های دشمن قرار می گیرند و بعد موشکی زوزه کشان در دل قایق منفجر می شود و پیکر نیمه جان مهدی و علیرضا راهی دریاها می شود. پس از شهادت مهدی امام خمینی (ره) در پیامی از او به عنوان شهید اسلام یاد کرد و مقام معظم رهبری چنین گفت : « درود بر روان پاک مومن صادق و انقلابی و فداکار و سردار شجاع که عهد پایدار خود با خدا را سرآورد و خون پاک خود را نثار کرد و به فیض بی بدیل شهادت نائل آمد « مهدی در وصیت نامه اش نوشته است : « خدایا چقدر دوست داشتنی و پرستیدنی هستی ! هیئات که نفهمیدم . چقدر لذت بخش است انسان آماده دیدار ربش باشد. اما چه کنم که تهی دستم خدایا! تو قبول کن دوست دارم وقتی شهید می شوم جسمم پیدا نشود تا یک وجب از خاک این دنیا را اشغال نکنم . « خدایا مرا پاکیزه بپذیر «

هنوز که هنوز است بسیجیان سوخته دل لشکر عاشورا چشم به آبهای جنوب دارند که چه زمانی آقامهدی باز می گردد اما این آرزوی مهدی بود که پیکرش زمین را اشغال نکند. مهدی به دریا پیوست !

نحوه شهادت شهید مهدی باکری

بعد از شهادت برادرش حمید و برخی یارانش روح در کالبد ناآرامش قرار نداشت و معلوم بود که به زودی به جمع آنان خواهد پیوست . ۱۵ روز قبل از عملیات بدر به مشهد مقدس مشرف شد و با تضرع از آقا علی بن موسی الرضا(ع) خواسته بود که خداوند توفیق شهادت را نصیبش نماید.

سیس خدمت امام خمینی (ره) و حضرت آیت اله خامنه ای رسید و با گریه و اصرار و التماس درخواست کرد که برای شهادتش دعا کنند. این فرمانده دلاور در عملیات بدر در تاریخ ۶۳ ۱۱ ۲۵ به خاطر شرایط حساس عملیات طبق معمول به خطرناکترین صحنه های کارزار وارد شد و در حالی که رزمندگان لشگر را در شرق دجله از نزدیک هدایت می کرد تلاش می نمود تا مواضع تصرف شده را در مقابل پانک های دشمن تثبیت نماید که در نبردی دلیرانه بر اثر اصابت تیرمستقیم مزدوران عراقی ندای حق را لبیک گفت و به لقای معشوق نائل گردید.

هنگامی که پیکر مطهرش را از طریق آبهای هورالعظیم انتقال می دادند قایق حامل پیکر وی مورد هدف آریبی جی دشمن قرار گرفت و قطره ناب وجودش به دریا پیوست . او با حبی عمیق به اهل بیت عصمت و طهارت (ع) و عشقی آتشین به اباعبدالحسین علیه اسلام و کوله باری از تقوی و یک عمر مجاهدت فی سبیل الله از عمر زمانش سبقت گرفت و به دیار دوست شتافت تا در جنات عدن الهی به نعمات بیکران و غیرقابل احضار دست یافت .

شهید مهدی باکری در مقابل نعمات الهی خود را شرمنده می دانست و تنها به لطف و کرم عمیق خداوند تبارک و تعالی امیدوار بود در وصیت نامه اش اشاره کرده است که : چه کنم که تهی دستم خدایا قبولم کن . شهید محلاتی از بین تمام خصلت های والای شهید به معرفت او اشاره می کند و در مراسم شهادت ایشان راز و نیاز عاشقانه وی را با معبود بیان می کند و از زبان شهید می گوید : خدایا تو چقدر دوست داشتی و پرستیدنی هستی هیئات که نفهمیدم.

قسمتی از وصیت نامه سردار شهید مهدی باکری

وصیت نامه بنده گنه کار مهدی باکری

بسم الله الرحمن الرحيم

«#; یاالله یا محمد یاعلی یافاطمه الزهرا یا حسن یا حسین یا علی یا محمد یا جعفر یا موسی یا علی یا محمد یا علی یا حسن یا مهدی (عج) تو ولی مان روح اله و شما ای پیروان صادق شهیدان خدایا چگونه وصیت نامه بنویسم در حالی که سرتا پا گناه و معصیت و سراپا تقصیر و نافرمانی هستم . گرچه از رحمت و بخشش تو ناامید نیستم ولی ترسم از این است که نیامرزیده از دنیا بروم می ترسم رفتنم خالص نباشد و پذیرفته درگاہت نشوم . یا رب العفو خدایا نمیرم در حالی که از ما راضی نباشی . ای وای که سیه روز خواهم بود. خدایا چقدر دوست داشتی و پرستیدنی هستی . هیئات که نفهمیدم . خون باید می شدی و در رگهایم جریان می یافتی و سلول هایم یا رب یا رب می گفت . یا اباعبدالله شفاعت . آه چقدر لذت بخش است انسان آماده باشد برای دیدار «#; ربش «#; ولی چه کنم تهی دستم . خدایا تو قبولم کن . سلام بر روح خدا نجات دهنده ما از منجلاب عصر حاضر و عصر ظلم و ستم . عصر کفر و الحاد عصر مظلومیت اسلام و پیروان واقعی اش . عزیزانم اگر شبانه روز شکرگذار خدا باشیم که نعمت اسلام و امام را به ما عنایت فرموده باز هم کم است . آگاه باشیم که صادق و راستین این نعمت شویم . خطر وسوسه های درونی و دنیا فیزی را شناخته و برحذر باشیم که صدق نیت و خلوص در عمل چاره ساز ماست . ای عاشقان اباعبداله بایستی شهادت را در آغوش گرفت . گونه ها باید از حرارت و شوق سرخ شود و ضربان قلب تندتر بزند. بایستی محتوای فرامین امام را درک و عمل نماییم تا بلکه قدری از تکلیف خود را در شکرگزاری به جا آورده باشیم .

وصیت به مادر و خواهر و برادرانم و اهل فامیل

بدانید اسلام تنها راه نجات و سعادت ماست . همیشه به یاد خدا باشید و فرامین خدا را عمل کنید. پشتیبان و از ته قلب مقلد امام باشید. اهمیت زیاد به نماز و دعاها و مجالس یاد اباعبدالله و شهدا بدهید که راه سعادت و توشه آخرت است . همواره تربیت حسینی و زینبی بیابید. و رسالت آنها را رسالت خود بدانید و فرزندان خود را نیز همانگونه تربیت دهید که سربازانی با ایمان و عاشق شهادت و علمدارانی صالح وارث حضرت ابوالفضل (ع) برای اسلام بار آیند. از همه کسانی که رنجیده اند و حق برگردنم دارند طلب بخشش دارم و امیدوارم خداوند مرا با گناه های بسیار بیامزد «#; خدایا مرا پاکیزه بپذیر «#; .

دفتر سرپرستی روزنامه جمهوری اسلامی در آذربایجان شرقی

با همکاری صمیمانه روابط عمومی لشکر ۳۱ مکانیزه عاشورا

نوزده روز از اسفند ماه ۱۳۶۳ می گذشت که عملیات #171; بدر » با رمز مقدس یا فاطمه الزهرا(س) آغاز شد.

از جمله لشکرهایی که در این عملیات ماموریت مهمی به آن واگذار گردیده بود لشکر ۳۱ عاشورا بود. ما جمعی گردان علی اصغر(ع) بودیم که از پد(۱) شش بعد از کلی پیاده روی و دویدن روی پل شناور می بایست سوار قایقها می شدیم و به جلو می رفتیم ولی یکی از قایقها با انفجار گلوله ی خمپاره واژگون و چند تن از رزمندگان اسلام به شهادت رسیده بودند از همین رو فرصت نشد در موعد مقرر حرکت کنیم لذا صبح سوار قایقها شده و حرکت نمودیم. در مسیر حرکت قافله سالارکاروان عاشورائیان شهیدباکری فرمانده دلاور لشکر ۳۱ را دیدیم که بر روی شناوری ایستاده بود و ظاهرا از شب قبل یگانها و رزمندگان لشکر را برای پیشروی به سمت دشمن هدایت می کرد.

به علامت خسته نباشید باتکان دادن دست به ایشان از آنجا عبور و بعد از طی مسافتی به اولین خاکریز و سنگرهای دشمن در خشکی رسیدیم آری! خط دشمن شکسته و سنگرها چند ساعت قبل توسط رزمندگان دیگر گردانهافتح شده بود ولی هنوز نیروهای بعثی عراقی در منطقه حضور داشتند و خط دشمن بطور کامل سقوط نکرده بود بهمین جهت به گردان ما دستور داده شد در روز روشن به سمت نیروها و مواضع دشمن یورش برده و آنها را به عقب برانیم تا دیگررزمندگان لشکر بتوانند به آسانی در خشکی موضع بگیرند. ما با سردادن بانگ الله اکبر یامهدی و یاحسین به سوی دشمن هجوم برده و حدود سه کیلومتر آنها را عقب راندیم. دشمن با تمام امکانات و تجهیزات در مقابل ما صف آرایی و مقاومت می کرد به همین علت دیگر نتوانستیم جلوتر برویم لذا مواضع تصرف شده را پاکسازی شهدا ومجروحین را به کمک برادران به عقب انتقال دادیم.

بعداز ظهر همانروز مجددا دستورپیشروی داده شد. پیشروی ما باید در دو جهت انجام می گرفت یک گروه به طرف شرق رودخانه ی #171; » دجله و گروه دوم به طرف جنوب دجله که این آرایش جنگی انجام گرفت و ما در معیت گروه دوم بعد از طی مسافتی با هجوم به مواضع و سنگرهای دفاعی دشمن متاسفانه موفق به پیشروی نشدیم و لاجرم به موقعیت قبلی خود بازگشتیم. گروه اول نیز مثل گروه ما به جای اول بازگشتند. با فرا رسیدن شب دوباره پیشروی را آغاز نمودیم با اینکه خستگی درچهره ی همه رزمندگان نمایان بود ولی بالاخره پس از جنگی نابرابر وسخت و به عبارتی تن به تن در سپیده ی صبح به کنار رود دجله رسیدیم. دقایقی از اذان صبح می گذشت بهمین جهت در کنار دجله وضو ساخته و فریضه ی صبح را در حاشیه رودخانه (کنار روستای الخضرعراق) اداکردیم. بعد از نماز شروع به پاکسازی منطقه وپیرامون خود نموده و دهها نفر از نیروهای دشمن را که در داخل نیزارهای حاشیه رودخانه مخفی شده بودند به اسارت خود درآوردیم. تمام روز مشغول پدافند در آن منطقه بودیم تا اینکه با فرا رسیدن تاریکی شب دوباره از حاشیه ی رودخانه بطرف جنوب به پیشروی خودمان ادامه دادیم. پس از درگیری سنگین با دشمن و انهدام دهها تانک و خودروی متعلق به آنها مسافتی حدود پنج کیلومتر را پشت سرگذاشتیم. این بار در یک نقطه ای حدودا دو کیلومتر جلوتر از روستایی موسوم به #171; » همایون » از جهت غرب و جنوب رودخانه ی دجله شدیدا زیرآتش سنگین و نفس گیر دشمن قرار گرفتیم. ما بانبروهای پیاده وزرهی دشمن مواجه بودیم که پس از نبردی جانانه به علت کمبود مهمات دوباره مجبور به عقب نشینی شدیم و در کنار روستای همایون موضع گرفته و یک خط پدافندی برای خود ایجاد کردیم. وقتی صبح شد دشمن برای بازپس گیری سنگرهای خود که به تصرف ما درآمده بود پاتک شدیدی را به مرحله ی اجرا گذارد. دراین حمله ی متقابل نیروهای دشمن بیش از یک ساعت تمام با انواع سلاحهای سنگین و نیمه سنگین مواضع ما را مورد هدف قرار داده و بعد شروع به پیشروی نمودند. موج نیروهای دشمن لحظه به لحظه به ما نزدیکتر می شد. در این مرحله رزمندگان اسلام علیرغم خستگی مفرط و بی خوابی سه شب قبل با یاری جستن از خداوند و با بکارگیری تمام توان و امکانات موجود از خود ایستادگی نشان داده و موفق به دفع پاتک دشمن گردیدند. به علت کمبود مهمات (موشک آر. پی. جی ۷ و گلوله خمپاره و توپ ۱۰۶ و ...) چندین تانک دشمن خاکریزهایمان را شکافته و به سنگرهای ما رسیدند. ولی رزمندگان با نارنجک دستی آنها را یکی پس از دیگری شکار کردند.نیروهای دشمن که از نداشتن مهمات ما آگاه بودند با نوع حملاتی که نشان از عصبانیتشان داشت دیوانه وار به جلو می تاختند. درست چند متر جلوتر از خاکریز ما که بهمراه چند تن از رزمندگان در آن موضع گرفته بودیم موتورخانه ی آب آشامیدنی روستابود که تعداد زیادی از نیروهای عراقی به آن ساختمان رسیده و در آنجا سنگر گرفتند. ما با آنان فقط با نارنجک دستی می جنگیدیم که خوشبختانه با رسیدن مقداری مهمات وضع ما کمی تغییر یافته و بهتر از قبل شد.

بحول قوه ی الهی چندین دستگاه ازتانکهای دشمن را منهدم ساختیم و بقیه نیز از بیم انهدام به عقب گریختند ولی هنوزنیروهای پیاده دشمن آگاهانه و یا ناآگاهانه در لابلای نیزارها نخلستانها و... مانده بودند. در خلال نبرد زمینی با دشمن ناآگاهان هواپیماها و بالگردهای دشمن نیز در بالای سر ما ظاهرشده و با راکت موشک و تیربارهای خود از ما پذیرایی کردند ما هم با تنها سلاحهای موجود که همان کلاشینکف ویاتیربار گرینوف بود حمله ی آنها را بدون پاسخ نگذاشته و با شلیکهای پی در پی آنها را از منطقه فراری دادیم. حوالی ظهر بود که منم از ترکشهای فراوان خمپاره بی نصیب نمانده و مجروح شدم. امدادگران در زیرآتش دشمن و با مشکلات فراوان ما (مجروحین) را به پشت جبهه انتقال دادند. ولی هنوز تبادل آتش ادامه داشت.

در این عملیات رزمندگانی به فیض عظمای شهادت نائل آمدند که هرگز نام جاودانه ایثار و رشادتهای آنان از لوح ضمیرمان محو

نخواهد شد.

تهیه و تنظیم : پرویز بهرامی

راوی : علیرضا مولایی - ابهر

پی نوشتها :

۱) در عملیات آبی و خاکی محل اتصال پل شناور و خشکی راکه زمین هموار و مناسبی برای تجمع نیروها در هنگام سوار شدن به قایق و یا ورود به پل شناور بحساب می آید اصطلاحاً #171; پد « می نامند.

سایت بصیرت